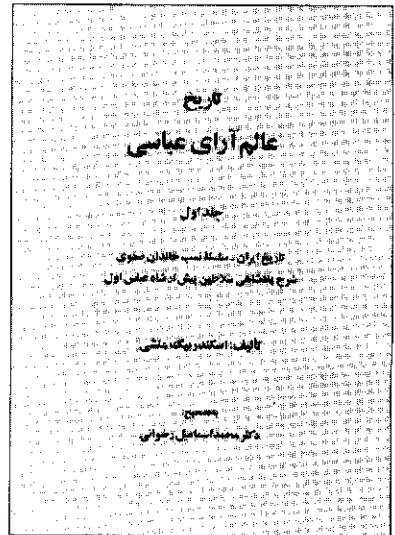
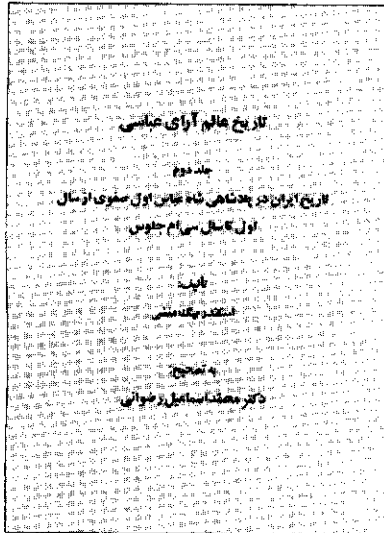


# سیاهپوشان، شورشیان ناشناخته عصر صفوی

دکتر محبوب الزویری

اردن



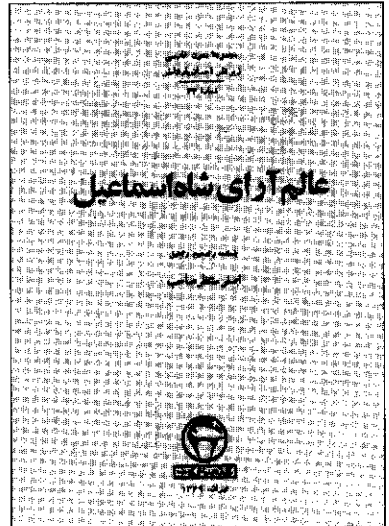
جماعتی از امرا را باده هزار مرد از طرف دست چپ بجانب سیاهپوشان روانه کرد...<sup>۱</sup> یزدی اظهار می‌کند که این افراد در کوه زندگی می‌کنند، و لشکر تیمور به سختی به آنها می‌رسید. آنها (نظامیان) در پنجمین نوبت به پای کوه رسیدند. یزدی سپس به ویژگی‌های آنها می‌پردازد: «کفار آن دیار مردم عادی قوی هیکل بودند و بیشتر از خرد و بزرگ برهنه باشند و کلان‌تران ایشان را عداغدا شو می‌گفتند و ایشان را علیحده زبانیست غیرپارسی و ترکی و هندی، و اکثر ایشان غیر همان زبان (خود) ندانند مگر از موضعی که نزدیک ایشانست کسی آنجا افتاده باشد و بزبان ایشان وقوف یافته که ترجمان شود والا هیچ کس بزبان ایشان وقوف نیابد.» نتیجه این مبارزه شکست سیاهپوشان و پیروزی تیمور است.<sup>۲</sup> نکته جالب اینکه به ادبیات آنها اشاره نشده است. آنها به عنوان کفار و شاید شورشیان نامیده شده‌اند که امنیت و ثبات را تهدید می‌کردند. از چنین روایتی باید با احتیاط کامل استفاده کرد زیرا این متبع رسمی است و برای ستایش از کارهای تیمور نوشته شده و در واقع اهمیت آن برای ردیابی خود مفهوم و تاریخچه آن است. غیاث‌الدین محمود میرزا، دومین فرزند سلطان ابوسعید گورگان، نیز چند نوبت به طرف کنتور و جبال سیاهپوشان لشکر کشید و با کفار آن دیار لوازم غذا و جهاد بجای آورد.<sup>۳</sup> در حدود سال ۸۲۶ هـ خبری از قیام فرقه

را اعلام کردند تا سقوط بغداد و پس از آن فروپاشی دولت مغول در ایران به دست تیموریان، خبری از این مفهوم یافت نمی‌شود. پس از اینکه تیموریان بر ایران مسلط شدند، باز با اصطلاح سیاهپوش روبرو می‌شویم. در ماه رمضان سال ۸۰۰ هـ. که تیمور با سیاهپوشان مقابله می‌کند، شرف‌الدین یزدی به این مسأله اشاره می‌کند. وی عنوان «گفتار در توجه صاحبقران گیتی ستان بغزو کفار کنتور و سیاهپوشان» را برای توضیح آن انتخاب می‌کند و می‌گوید: «چون رایت نصرت شعار سایه شوکت و اقتدار باندرب انداخت اهالی آن ولایت (در ماوراءالنهر) روی تظلم و استغاثت بدرگاه عالم پناه آورده از جور و عدوان کفار کنتور سیاهپوشان داد و خواستند که ما جماعتی مسلمانانیم و کافران هر سال مبالغی مال از ما می‌ستانند و باج و خراج می‌طلبند، و اگر در ادای آن تعلل و تهاون می‌نماییم مردان ما را بقتل آورده و زنان و فرزندان اسیر می‌برند. و چون این سخن بمسامع علیه رسید جمعیت پادشاهانه در حرکت آمد و آن حضرت را خود همیشه بتخصیص در این سفر وجهه همت عالی نصرت نهضت دین و تقویت اسلام و غزو کفار و کسر اصنام بود، بی‌توقف روی توجه بدفع آن کافران ستمکار نهاد و از لشکر فیروزی اثر از هر ده نفر سه نفر گزین کرده بسعدت و اقبال سوار شد و امیرزاد شاهرخ را با باقی لشکر و اغرق در بیلاق غونان ویکتور بگذاشت و هر روز دو کوچ، کرده به تعجیل می‌رفت... و

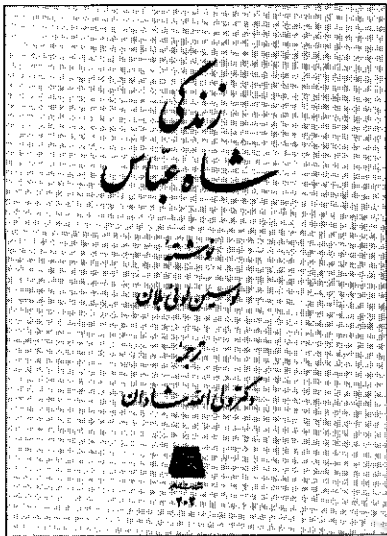
پیشگفتار: با وجود اینکه محققان عصر صفوی معتقدند که این دوره از اهمیت خاصی برخوردار است هنوز گوشه‌های گوناگون از این دوره روشن نیست و فقط مسائل شناخته شده مورد توجه آنان قرار گرفته است. بسیاری از حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی عصر صفوی هنوز مورد تحقیق و بررسی قرار نگرفته و نیاز به تحقیقات جدی دارند. یکی از موضوعاتی که به آن توجه شایانی نشده، «سیاهپوشان» است که در این مقاله مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرد. در این مقاله نگارنده دو مقاله زیر را مورد توجه قرار می‌دهد:

- ۱- سیاهپوشان در ادبیات تاریخی ایران تا عصر صفوی
- ۲- سیاهپوشانی و فعالیتهای آنان در عصر صفوی

تلاش نگارنده در این مقاله به معرفی این گروه و حضور آنان در عصر صفوی اختصاص خواهد یافت. وظیفه خود می‌دانم که از جناب آقای دکتر منصور صفت‌گل که به فضل زحمات و تلاش‌های بی‌دریغشان توانستم این مقاله را ارائه دهم صمیمانه قدردانی و تشکر کنم. اگر در این کار کم و کاستی وجود دارد متوجه اینجناب است. در قیام ابومسلم خراسانی و دعوت او به سوی عباسیان برای اولین بار با اصطلاح «سیاهپوش» یا «مسوده» روبرو می‌شویم. عباسیان با استفاده از رنگ سیاه و برافراشتن پرچم سیاه، شعار خودشان



**نوربخشیه گروهی بودند  
با گرایش صوفی - شیعی  
که احتمال دارد  
رنگ سیاه نشانه‌ای از  
گرایش مذهبی  
(شیعی - صوفی)  
آنها بوده باشد.  
افزون بر آن، این سیاهپوشان  
شاید همان سیاهپوشان  
عصر تیمور باشند**



مذهبی صوفی بنام نور بخشیه می‌رسد که مؤسس آن سید محمد نور بخش بوده است. قیام وی از کوی تبری، از قلاع ختلان<sup>۱۲</sup> آغاز گردید. این گروه از رنگ سیاه که آن را به عنوان علامت عزاداری شهیدای کربلا می‌دانستند، استفاده می‌کردند. شوشتری در این مورد چنین می‌گوید:

«شاه اسماعیل وقتی که ولایت شیراز را تسخیر نمود قصد زیارت شیخ (محمد نوربخش) کرد. بعد از ملاقات از او سؤال نمود که چرا لباس سیاه اختیار نموده‌اید شیخ فرمود بجهت تعزیه امام حسین علیه‌السلام، شاه گفت، تعزیه ایشان قرار یافته که در سال ده روز باشد، شیخ گفت: مردم غلط کرده‌اند، تعزیه آن حضرت تا دامن قیامت باقی است.»<sup>۱۳</sup>

همچنین بنا به گفته شیعی، نوربخشیه رنگ سیاه را نماد نور می‌دانستند؛ وی تأکید می‌کند که نهضت نور بخشیه جامع میان تصوف و تشیع شمرده می‌شد. وی از جامعه مراسلات که نوشته سید محمد نوربخش است چنین می‌گوید: «... نسب من قریشی و هاشمی و علوی و فاطمی و حسینی و کاظمی است و در علوم شریفه جعفری پیرو آدم الاولیاء حضرت علی مرتضی علیه‌السلام هستم... و در مکاشفات فلکی و مشاهدات ملکوتی و هانی جبروتی و تجلیات لاهوتی کامل و مکمل و به مراحل هفتگانه ذکر لسانی و نفسی و قلبی و سری و روحی و حضوری و غیب الغیوب هم خود رسیدم و هم دیگران را می‌رسانم.»<sup>۱۴</sup> مصحح کتاب مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن

راز درباره این داستان دیدگاه خاصی دارد. وی می‌گوید... متصوفه را در طی سلوک به مناسبت هر مقام، نوری مشاهده می‌شود. که به علت اطوار سبعة قلب رنگهای آن هفت است و در ازمنه قدیمه میانه برخی از فرق متصوفه رسم چنین بوده که لباس آبرنگ نوری که در مقامات سلوک مشاهده می‌کرده‌اند می‌پوشیده‌اند، و هنگامی که اولین مرحله سلوک نفس در مقام لوامگی بوده نور کیود می‌دیده و لباس ازرق می‌پوشیده‌اند... و در آخرین مرحله در مقام هیمان «نور سیاه یعنی نور ذات را می‌دیده جامه سیاه می‌پوشیده‌اند.»<sup>۱۵</sup>

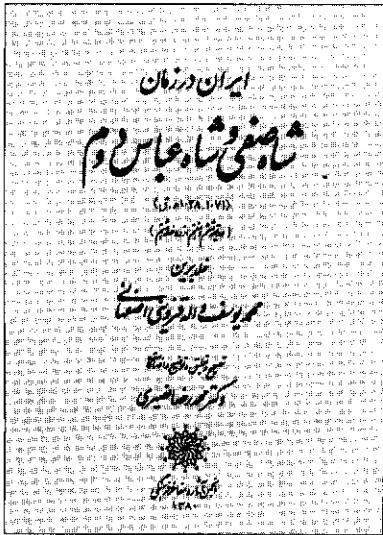
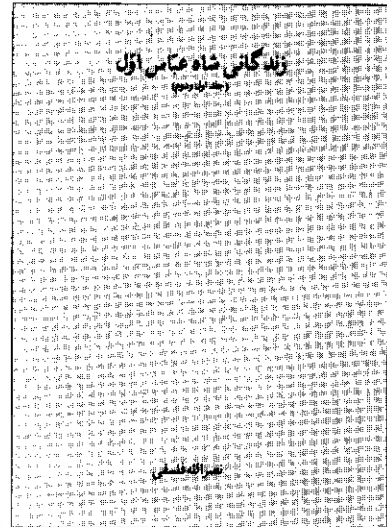
به هر حال نور بخشیه گروهی بودند با گرایش صوفی - شیعی که احتمال دارد رنگ سیاه نشانه‌ای از گرایش مذهبی (شیعی - صوفی) آنها بوده باشد. افزوده بر آن، این سیاهپوشان شاید همان سیاهپوشان عصر تیمور باشند زیرا بنا به گفته شوشتری آنها غیرعلنی فعالیت می‌کردند و قدرت مقابله با شاهرخ پسر تیمور را نداشتند.<sup>۱۶</sup>

به نظر می‌آید فعالیت آنها تا اواخر عصر تیموری و آغاز عصر صفوی ادامه داشته و بی‌شک با تأسیس دولت شیعی در عصر صفوی که پایه‌های آن صوفیان بودند، نوربخشیه تا حدودی مورد احترام صفویان قرار گرفته باشند. سیاهپوشان در عصر صفوی:

خواجه علی سیاهپوش که در تعزیت امام حسین علیه‌الصلوه والسلام دایم سیاه می‌پوشید.<sup>۱۷</sup> اما در کتاب عالم آرای شاه اسماعیل دیدگاه دیگری وجود دارد... و مرید بسیار بهم رسانید و او را سلطان علی سیاهپوش می‌گفتند، زیرا که اکثر اوقات خرقة سیاه می‌پوشید.<sup>۱۸</sup> روشن است که سخن منجم یزدی بر بعد مذهبی این اصطلاح دلالت دارد درحالی که سخن نویسنده عالم آرای شاه اسماعیل بر بعد تصوف آن دلالت می‌کند.

این منابع نیز به دینارهایی که میان تیمور و سلطان خواجه علی صورت گرفته اشاره می‌کنند و احتمال می‌رود که این داستان کلاً ساختگی بوده و جنبه تبلیغاتی داشته باشد.<sup>۱۹</sup> زیرا اگر سیاهپوشان، همان افرادی که تیمور با آنها در سال ۸۰۰ هـ جنگ داشته هم عقیده سلطان خواجه علی بوده باشند چگونه با یک طرف جنگید و با طرف دیگر اظهار تسلیم و قبول کامل نمود؟ این بهترین دلیل بر ساختگی بودن داستان است.

اولین اشاره همراه با جزئیات قابل توجه اشاره‌ای است که در کتاب عالم آرای عباسی آمده بود. در این روایت به استرآباد اشاره شده است: «دارالملک استرآباد در ازمنه سابقه حکومتگاه و لات جرجان و طبرستان بوده و مردم آنجا اگر چه اکثر اصل صلاح و متقی و پرهیزگارانند اما خالی از وسوسه و سودا و شورش دماغ نیستند و همانا هوای بیشه و کوه جرجان شورش طلب است. جمعی خود را سیاهپوش نام نهاده اراده بغی و طغیان دماغ ایشان را فاسد و متاع عافیت را کاسد دارد، و فوجی



## در قیام ابومسلم خراسانی و دعوت او به سوی عباسیان، برای اولین بار با اصطلاح «سیاهپوش» یا «مسوده» روبه رو می شویم

دیگر از شوریده بختان آن سرزمین جمعی قبایل صاین خانانده که بین الجهمور بقیه ترکمان مشهور و سلاطین خوارزم متعلق بوده‌اند... در سنه اربع و اربعین و تسعمائه که ریای جهانگشای شاهی مرتبه چهارم از یورش خراسان بجناب عراق در حرکت آمده شد عبیدخان از آن ولایت انقطاع یافت، محمد صالح برادرزاده خواجه مظفر بتکچی که در طبیعتش چهل و سودا طغیان کرده باده خود سری جوهر دماغش را شوریده، داشت. روی از متابعت این دولت آید، پیوند بر تافته باراده مجال سروری جمعی سیاهپوشان استرآباد بر سر خود جمع کرده آغاز سرکنشی نمود و بر بعضی از قصبات دست یافته کسان نزد عمر غازی سلطان ولد سلطان غازی خواهرزاده براقخان ولی تاشکند و بلاد فرغانه که در آن وقت به معاونت خال بر خوارزم مستولی شده بود فرستاد به او توسل جستند مدد طلبید و عمر غازی سلطان بسخن آن جاهل نادان با سیاه بی‌بنیاد بجناب استرآباد در حرکت آمد و محمد صالح با سیاهپوشان خود از جنگل جرجان بیرون آمده به او پیوست. صدرالدین خان استاجلو که در آن وقت حاکم استرآباد بود از اتفاق و اجتماع اوزبکان و سیاهپوشان اطلاع یافته چون قدرت مقاومت در خود ندید از روی عقل و کاردانی از استرآباد به بسطام آمده حقیقت بیبایه سربر اعلیٰ عرض کرد محمد صالح مملکت خالی یافته خود را به شهر انداخت و به استظهار اوزبکان در آن ولایت لوای حکومت افراخت.»<sup>۱</sup>

نویسنده عالم‌آرای عباسی بر بیگانه بودن این

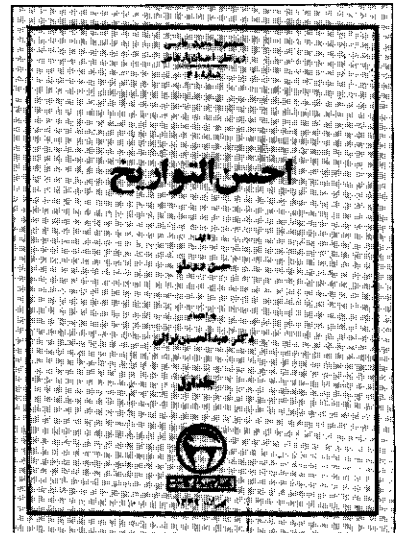
شورش تأکید می‌کند. آنها (سیاهپوشان) را با اوزبکان که دشمن واقعی دولت صفوی بودند در ارتباط می‌داند، و این دلالت بر این دارد که آنها با کمک دشمنان دولت (صفوی) قیام کردند. نکته جالب توجه دیگر اینکه اسکندر بیگ منشی آنها را ترکمان می‌نامد. شایان ذکر است که این منبع، منبع رسمی است که از آن با احتیاط کامل باید استفاده نمود. نتیجه این قیام بنا به گفته اسکندر بیگ منشی این بود که «جنود قزلباش به شهر آمده سراسیمه و حیران به طرف جنگل گریختند.»<sup>۲</sup>

در سال دهم جلوس شاه عباس اول اشارتی به سیاهپوشان یافت می‌شود. اسکندر بیگ منشی درباره آن می‌گوید: «بعد از فوت شاه جنت مکان که اختلال در احوال قزلباش واقع شد از حکام قزلباش کسی در استرآباد اقامت نتوانست نمود در هر بلوکی یکی از اعیان رسم سیاهپوشی بنیاد نهاده بجهت دفع شریفه ترکمانان صاین خانی و حفظ حال خود قلعه ترتیب داده تفنگچی و کماندار بسیار به هم رسانیده در آن بلوک ندای اناولاغیر به گوش هوش دیگران می‌رسانید... چون اوزبکیه در خراسان لوای اقتدار افراخته ولایت خوارزم و فساد درون که به ولایت استرآباد متصل است به تصرف اوزبکیه ملوراءالنهر درآمد بود، حضرت اعلیٰ بنا بر رعایت حزم و احتیاط و ملاحظه آنکه مبادا یقه ترکمانان مذکور که با میرزا بیگ به درگاه معلی بازگشت می‌کرد به مصلحت وقت تلافی آغاز نهاده حکم ایالت استرآباد به اسم او فرستاده با او

مداراتی فرمودند و او به همان خرسند گشته داروغه به شهر می‌فرستاد و خود در حدود گرگان اقامت نموده با سیاهپوشان به مدارا زندگی می‌کرد.»<sup>۳</sup> با وجود چنین اشارتی در مورد فعالیت گروه سیاهپوشان در آغاز عصر صفوی، تعریفی از آنها ارائه نشده، ولیکن نویسنده عالم‌آرای عباسی هنگامی که از سال دوازدهم جلوس شاه عباس اول (۹۹۹ هـ) صحبت می‌کند، تعریفی از سیاهپوشان به دست می‌دهد، وی مردم استرآباد را اهل ایمان و زهد و تقوی برمی‌شمارد «اما خالی از اجامره و اوباشی هم نمی‌داند که به دستور سایر محال طبرستان گاهی هوای عصیان و طغیان در سر ایشان می‌افتد، و این طبقه را سیاه پوش می‌نامند.»<sup>۴</sup>

وی تأکید می‌کند که قزلباش چند سال نتوانستند استرآباد را کنترل کنند، «و این مملکت از حاکم مستقل خالی ماند جماعت یقه ترکمان خصوصاً علیار بیگ ایمرور دلیر شده تا ضرابخانه و قلعه مبارک آباد سه فرسخی شهر آمده رحل اقامت انداختند و قلعه را ویران کرده فارغ‌البال نشستند و اهالی استرآباد جهت دفع مضرت آن قوم یک‌چند به حفظ حال خود پرداخته احوال ایشان نیز بالاخره به تندر و عصیان سرایت کرد و در هر بلوک متعلبی سر به طغیان برآورده رسم سیاهپوشی تازه گردید و در آن قلعه ترتیب داده تفنگچی و کماندار بسیار جمع کرده... به مرور ایام هوای حکومت و خودسری در سر متغلبان و سرداران سیاهپوش افتاده... سرداران سیاهپوش که هرکدام در یکی از





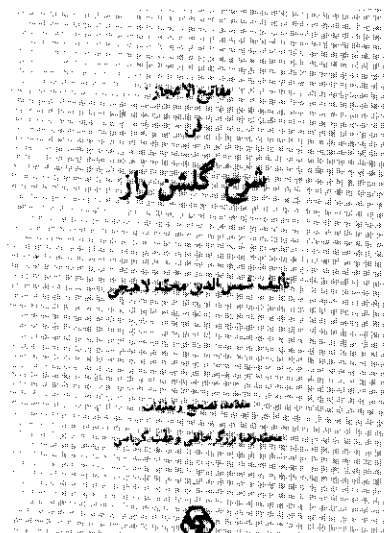
## در منابع دوره صفوی همچنین از شورش گسترده‌ای در استرآباد از سوی گروهی موسوم به سیاهپوشان سخن به میان آمده است

بلوکات دم از حکومت و استقلال می‌زند طایفه یقه ترکان را حامی خود دانسته ترمذ و عصیان ورزیده به حاکم بازگشت نکردند و ملازمان حاکم یک فرسخ از شهر بیشتر نمی‌توانستند رفت و نتمتی از آن ولایت نمی‌یافتند بالاخره از خوف یقه ترکان و طغیان سیاهپوشان در آن ولایت مجال اقامت نیافته با قبح وجهی بیرون رفتند و از سرداران سیاهپوش خصوصاً خواجه شرف‌الدین ساوری بی‌اندامی بسیار صدور یافته جمع اموال و اسباب مرتضی قلیخان را که همراه داشت غارت کردند... با تلاش و عصیان مداوم، سیاهپوشان مجبور شدند حاکمیت دولت صفوی را بپذیرند... سرداران سیاهپوش از ترمذ اندیشیده جز اطاعت چاره نیافتند و به درگاه جهان پناه آمده در سفر خیر اثر خراسان مراقبت اختیار نمودند... و بعد از آن سیاهپوش را طلب فرموده بلفظ گهربار به ایشان خطاب فرمودند که چند سال این مملکت (استرآباد) از حاکم سلیس خالی و از حلیه ضبط و نسق عاری بود و شما هریک به جهت حفظ حال خود از طریق رعیتی عدول نموده قدم در عرصه سیاهیگری نهادید و از خوف یکدیگر و آسیب طایفه ترکان سیاهپوشان جمع کرده بی‌اندامی‌ها از شما با امرای قزلباش نیز وقوع یافته اکنون که از اعمال سابق نادم گشته در مقام اعتذار و انقیاد درآمده‌اید، ما نیز از اعمال سابقه شما که در زمان هرج و مرج واقع شده اغماض عین فرموده کان لم یکن انگاشته‌ایم<sup>۲۱</sup>، سخن شاه عباس حاکی است

از اینکه سیاهپوشان گروه سربازان مزدور بودند که از شرایط غیرملازم و نآرام برای دستیابی به اهداف خود سوءاستفاده می‌کردند.

با گذشت (بخشیدن) شاه عباس از سیاهپوشان در سال ۱۰۰۸ هـ فعالیتات آنها متوقف نشد. «مردم قلعه‌آباد از تظلم و دادخواهی بیداد سیاهپوشان بکره اثر رسید، چه در ایام هرج و مرج از این طبقه نسبت بمردم شهر استرآباد که اکثر از زهاد و عباد و صلحا بودند بی‌اعتدالی بسیار بظهور آمده بهرکسی اندک گمان تمولی داشتند شب یا فوجی از حزب شیطان بر سر خانه ایشان رفته تهدید قتل داده ما يعرف ایشان را بزجر و تعدی می‌گرفتند و از هتک عرض ارباب ناموس اندیشه نکرده بی‌ناموسی‌ها بظهور می‌آوردند به تخصیص خواجه شرف‌الدین ساوری (برده فروش) که دو مرتبه با گروه اتبوه سیاهپوشان خود بدر حمام زنانه آمده ملا زمان به درون فرستاده عورات برهنه را بعنف بیرون آورده بطریق اسرای گیر و خرنک پاور برده بعد از ایامی یک‌یک را بصاحبان می‌فروخته‌اند...»<sup>۲۲</sup>

شاه در مقابله با فعالیت‌های مخفی و تهدیدکننده در استرآباد «سادات و علماء و ارباب عمایم و اصحاب سیور غالات جمع کرد و سرداران سیاهپوشی را، احضار کرد، و اتمام مجدد کرد که بعد از عفو و بخشیدن آنان جماعت و اولاد و اعقاب ایشان به حالت اصلی باقی مانده‌اند یا در سلک اجامره و اوباش درآمده داخل سیاهپوشان شده‌اند.»<sup>۲۳</sup>



اسکندریبیک منشی تأکید می‌کند بعد از تکرار تهدیدهای سیاهپوشان، حسینخان حاکم استرآباد با ارباب طغیان (سیاهپوشان) برخورد قاطعانه کرده<sup>۲۴</sup> و... و طبقه سیاهپوشان در کمال خوف و هراس هوای سیاهپوشی از سر بیرون کرده پای در دامن سلامت و رعیتی پیچیدند و آن ولایت بدستور سایر ممالک ایران مهبط امن و امان گشت.<sup>۲۵</sup>

با وجود چنین اطلاعاتی به سختی می‌توان تصویر دقیق از سیاهپوشان به دست آورد زیرا منابع به وضوح توضیح نمی‌دهند. این امر در همه منابع قابل ملاحظه است. مثلاً نویسنده کتاب زهت‌الآخبار، در خلال سخن از حرکت شاه‌عباس از خراسان به طرف استرآباد می‌گوید: «... طایفه‌ای که معروف به سیاهپوشان و از مفسدین سیاه‌بخت تیره روزگار بودند - قتل عام شدند.»<sup>۲۶</sup> بعضی تحقیقات جدید به این مسأله اشاره می‌کند و تعریفی از این گروه ارائه می‌دهند. محقق فرانسوی لوسین لوئی بلان هنگامی که از لشکرکشی شاه عباس به خراسان صحبت می‌کند چنین می‌گوید: «ایالت استرآباد، مقصد بعدی شاه عباس بود. جمعیت این ایالت به طور کلی از ترکمانان کورالیلی، صائین خانی، اویمور و سیاهپوشی تشکیل شده بود. مذهب تسنن داشتند و از ترکستان به این منطقه مهاجرت کرده بودند.»<sup>۲۷</sup> بی‌شک چنین اشاره‌ای حایز اهمیت بسیاری است. زیرا به ارتباط بین سیاهپوشان ختلان و استرآباد اشاره می‌کند. همچنین اولین کسی است که آنها را سنی مذهب می‌داند، اما دلیل

